

## جدال هویتی گفتمان‌های توسعه در تاریخ معاصر ایران

جهانبخش ایزدی<sup>۱</sup>

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

مصطفی مطهری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

(تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۶/۹/۱۲)

### چکیده

جریان هویتی از توسعه در ایران با قرائت‌های چارچوبی و برداشت‌های متفاوت دوره‌ای همراه بوده است که دولت‌ها (حاکمیت‌ها) متولی آن بوده‌اند؛ همان‌گونه که اصلاحات و توسعه در عصر قاجار به‌منظور رهایی از عقب‌ماندگی و رساندن تقریبی بخش‌هایی از ساختار شبه‌دولتی قاجار به توسعه بود، در دوره پهلوی دوم با اصلاحات دولتی برای پر کردن خلأ مشروعیتی همراه بود و در دوره جمهوری اسلامی نیز با خلأ پارادایمی و گفتمانی در زمینه علمی توسعه توأم بوده است. این مقاله با مفاهیمی چون توسعه، هویت و دولت‌ها در ایران و تضاد تاریخی در رویکردهای هویتی-دولت‌محور به توسعه و با استعانت و استفاده از روش تحلیلی-تاریخی، درصدد بررسی و واکاوی دلایل ناموفق بودن رویکردهای توسعه در ایران با توجه به ویژگی‌های هویتی حاکمیت‌ها در سه دوره تاریخی قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی است.

### واژگان کلیدی

تاریخ توسعه در دوره معاصر، توسعه و تجدد، توسعه سیاسی، جدال‌های هویتی توسعه، حاکمیت و تضادهای هویتی.

### مقدمه

مفهوم توسعه<sup>۱</sup>، از منظر معناکاوی و در تفسیر عام و کلان با اتکا به بنیان‌های ذهنی، فلسفی و تفکری غرب تکوین یافته و بر ساختاری شامل سه بعد نظریه توسعه، الگوها (راهبردهای توسعه) و فلسفه (تفکر) توسعه شکل گرفته است.

نخستین رویارویی‌های ایرانیان با تمدن غرب، به جز تجربه تلخ شکست و احساس تحقیر، این فکر را در آنها پرورش داد که رمز و راز قدرتمندی و آبادانی سامان غرب را دریابند و جامعه خود را با کمک آن بهبود بخشند؛ این سرآغاز تلاش‌های اصلاح‌گرایانه و نوسازانه‌ای شد که سرتاسر تاریخ معاصر ایران را به خود مشغول داشته است.

اما اصلاح‌طلبان ایرانی برای جبران ضعف و عقب‌ماندگی‌های خود بسیار عجله داشتند و می‌خواستند یک‌شبه ره صدساله را بپیمایند. به همین دلیل دو خطای بزرگ را مرتکب شدند: اول اینکه هم‌نوا با متفکران غربی، هویت و سنت‌های اجتماعی موجودشان را مانع تلقی کردند و به صورت یکجا حکم به نفی و طرد آنها دادند. آنها به اندازه کافی تلاش نکردند که میان سنت‌های موجود و ایستارهای دنیای جدید ارتباط منطقی و معقول برقرار کنند و به شکل ناشیانه‌ای در برابر آنها موضع گرفتند. دوم اینکه آنها بسیار شتاب‌زده به سراغ تمدن و فرهنگ غرب رفتند و به همین دلیل فرصت نداشتند که به کنه و عمق آن دست یابند؛ از این‌رو شیفته آن شدند و شکل و صورت آن را برگرفتند و بدون دخل و تصرف، نسخه‌های تجویزی برای جامعه خود صادر کردند. از آن زمان، شکاف عمیقی در ایران معاصر به وجود آمده و نیروهای طرفدار سنت را در برابر نیروهای طرفدار تجدد بسیج کرده است.

بدون شک، تاریخ توسعه در ایران، داستان مواجهه پرشور و پرماجرایی جامعه و دولت ایرانی با مدرنیته غربی یا توسعه یا روایت اروپامدار از مدرنیته<sup>۲</sup> است. این داستان از خود مدرنیته شروع شد؛ از حادثه‌ای که در غرب اتفاق افتاد و هم‌زمان، متفکران و فلاسفه‌ای ظهور کردند تا این رخداد جدید را بشناسند و از آن تفسیری ارائه دهند. اما این متفکران، در تفسیر خود، به حضور یک «غیر» یا «بیگانه»<sup>۳</sup> نیاز داشتند تا در تقابل با آن، خود مدرن خویش را تعریف کنند. چنین بود که دوگانه‌های عقلانی-غیرعقلانی، متمدن-بربر، غربی-شرقی، اروپایی-غیراروپایی، و بالاخره مدرن-سنتی پدید آمد و هر آنچه معقول، مدارخواهانه و عرفی بود، به اولی، و هر آنچه متعصبانه، جمودآمیز، مبتنی بر بندگی و دینی بود به دومی نسبت داده شد. از این‌رو در ایران نیز که جذابیت مدرنیته عقول بسیاری را به تسخیر درآورد،

- 
1. Development
  2. Modernity
  3. other

بسیاری از نخبگان و روشنفکران عصر مشروطه و حکومت اقتدارگرای پهلوی، این روایت اروپامحور مدرنیته را در ذیل رویکرد هویتی جدید پذیرفتند و تکاپوی حکومت معطوف به این شد که با اتخاذ سیاستی آمرانه و خشونت‌بار و بی‌اعتنا به سنت و بافت بومی و فرهنگی جامعه، مدرن شدن به شیوه غربی و با هویت غربی را به سرعت در جامعه ایران محقق کند. از سوی دیگر این روند توسعه با هویت حاکمیتی غرب‌گرایانه، با پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی متوقف و طرد شد. در واقع با استقرار ساختار سیاسی قدرت برآمده از انقلاب اسلامی، تلاش‌ها بر این بنیان استوار شد که با ارائه یک الگوی-ایدئولوژیک - بومی، و باز بینی شده از مدرنیته، آن را با بافت و فرهنگ بومی و سنتی متناسب با هویت اسلامی - ایرانی سازگار کنند.

با توجه به پویای تاریخی توسعه در ایران معاصر و نگرش‌های متفاوت هویتی برآمده از حاکمیت‌ها به توسعه در ایران، دولت‌ها در امر توسعه همواره در پی گفتمان‌سازی بوده‌اند؛ گفتمانی که بیشتر به معنای راه و روش سیاستگذاری در توسعه برای تداوم قدرت بوده است تا معنای فلسفی - فکری آن. از این رو با عنایت به مطالب بیان‌شده، پرسش اصلی این پژوهش بر این مبنا خواهد بود: گفتمان‌های شکل‌گرفته از توسعه توسط دولت‌ها در تاریخ معاصر ایران، حرکتی در راستای تغییر و تحول بوده‌اند یا بیشتر در پی نفی یکدیگر بوده‌اند؟ هدف از طرح این پرسش، پاسخ به قرائت منطق هویتی از روند توسعه در ایران معاصر در قالب این فرضیه است که عامل شکل‌گیری گفتمان‌های توسعه در ایران نه خود توسعه، بلکه نفی دیگر گفتمان‌های شکل‌گرفته در این عرصه است که با محوریت هویت ایدئولوژیک از حاکمیت‌ها منبعث شده است.

### مباحث نظری

هویت در زمره مفاهیم پرمنافشه‌ای است که هم سهل است و هم ممتنع. سهل از این نظر که بسیاری به صورت متداول از آن استفاده می‌کنند و بیشتر استفاده‌کنندگان فهم به نسبت متعارف و درستی از آن دارند و ممتنع از این نظر که در کاوش پژوهشگرانه و مصداقی، به راحتی نمی‌توان به توضیح موضوعات مربوط پرداخت (بهزادفر، ۱۳۹۰: ۱۵). علاوه بر این می‌توان رد پای این مفهوم را در گفتمان‌های علوم انسانی به‌ویژه در رشته‌های روان‌شناسی<sup>۱</sup>، جامعه‌شناسی<sup>۲</sup>،

1. Psychology

2. Sociology

فلسفه<sup>۱</sup>، علوم سیاسی<sup>۲</sup> و انسان‌شناسی<sup>۳</sup> یافت. این مفهوم حتی با کنار گذاشتن چالشی که در تعاریف خود با آن مواجه شده، در روند ناگزیر جهانی شدن<sup>۴</sup> و تعامل فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و نیز تبادل باورها، ارزش‌ها و هنجارها و در برخی موارد نفوذ شیوه‌ها و سبک‌های مختلف زندگی، به یک دغدغه برای بسیاری از ملت‌ها و دست‌اندرکاران تبدیل شده است (غراب، ۱۳۹۰: ۲۲). در کل، این گستردگی معنایی و چندپارگی هویتی که اغلب از آن سخن به میان می‌آید را نمی‌توان بی‌ارتباط با چالش‌های عصر نوین و سبک‌های زندگی وابسته به آن دانست. در زبان‌های لاتین، واژه هویت را در برابر واژه «identity» برگزیده‌اند. در فرهنگ وبستر در مقابل این واژه چهار معنا بیان شده و در مدخل آن، ریشه «idem» به معنای مشابه و یکسان ذکر شده که در فارسی به «این‌همانی» ترجمه می‌شود.

نکته حائز اهمیت این است که هویت به مثابه امری در حال شدن است؛ یعنی به دلیل شکل‌گیری آن طی یک فرایند، همواره در حال تغییر و دگرگونی بوده و کاملاً پویاست. بر این اساس، نخستین گام در راه تشخیص هویت، امکان بازشناسی پدیده مطابق شباهت‌های آن با پدیده‌های هم‌سنخ و تفاوت‌هایش با پدیده‌های غیرهم‌سنخ در ذهن است. یعنی به طور کلی، هویت نوعی آگاهی و درک از «خود» است که از رهگذر تأسیس «دیگری» حاصل می‌شود (بهزادفر، ۱۳۹۰: ۲۳). از این رو می‌توان نتیجه گرفت که هویت حاصل نوعی تعامل و کنش متقابل «من» با «غیر من» یا «دیگری» است. پس این مفهوم، بیش از آنکه خود را در یگانگی و شباهت بیابد، در تکثر و تفاوت مطرح می‌کند. به دیگر سخن، هویت مرکب از جنس (وجه اشتراک) و فصل (وجه افتراق) است (نوجه فلاح، ۱۳۸۳: ۲).

در مجموع می‌توان هویت را در چند جزء تعریف کرد (بهزادفر، ۱۳۹۰: ۳۱-۲۹):

- هویت امری در حال شدن است و در خود، نوعی دگرگونی، پویایی و استمرار را دارد.
- هویت اعتبار خود را بیش از آنکه از تشابه بگیرد از تشخیص گرفته، یعنی «خود» در برابر «دیگری». یعنی آگاهی «خود» به «دیگری».
- هویت نوعی بازتفسیر خود است، یعنی با مفهوم هویت مساوی نیست، بلکه تعریف و شناسایی و بازشناسایی «خود» است از رهگذر ارتباط با «دیگری».

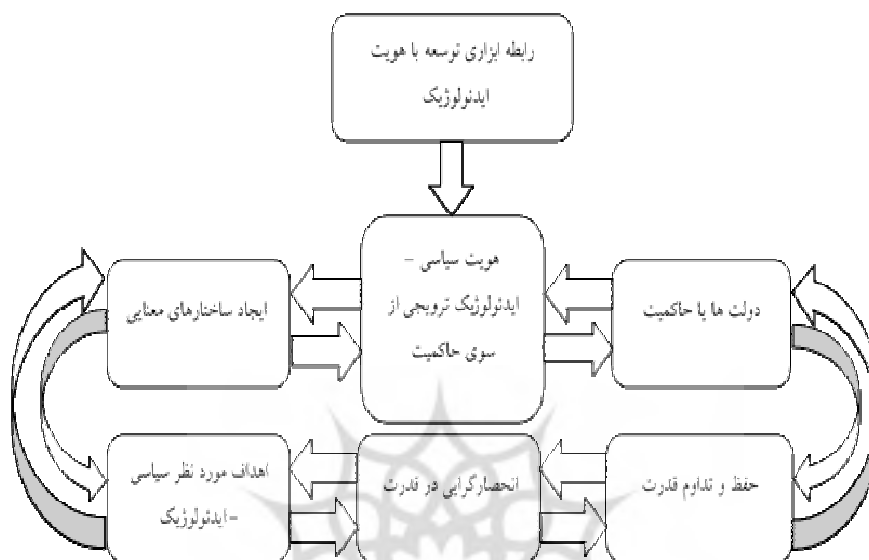
- 
1. Philosophy
  2. political science
  3. Anthropology
  4. Globalization

• هویت تابعی از مکان (فضا) و زمان است؛ چراکه مکان (سرزمین) و زمان توانایی هویت‌سازی بسیار زیادی دارند. بی‌گمان هویت داشتن در درجه نخست به معنای خاص و متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و به جمع تعلق داشتن است که مکان و فضا این نیاز هویتی انسان را برآورده می‌کنند. زمان نیز به این دلیل اهمیت می‌یابد که فرد باید برای کسب هویت از تداوم خود اطمینان حاصل کند. این تداوم چیزی نیست جز احساس ثبات شخصیت در طول زمان. به دیگر سخن هویت بر تداوم استوار است و تداوم هم در چارچوب زمان معنا می‌یابد.

با این حال، هویت از نظر اصطلاحی عبارت است از مجموعه‌ای از خصوصیات و مشخصات اساسی اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی که به رسایی و روایی بر ماهیت یا ذات گروه، به معنای یگانگی یا همانندی اعضای آن بر یکدیگر دلالت کند و آنان را در یک ظرف زمانی و مکانی معین، به‌طور مشخص قابل قبول و آگاهانه از سایر گروه‌ها و افراد متعلق به آنها متمایز سازد (الطایی، ۱۳۷۸: ۱۳)؛ امانوئل کاستلز، هویت را «چونان فرایند ساخته شدن معنا برپایه یک ویژگی فرهنگی یا دسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع برتری دارند» تعریف می‌کند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۲).

هویت دارای چهار شکل اساسی هویت حقوقی، نوعی، نقشی و جمعی است که از میان اینها صرفاً هویت دولت، هویت حقوقی است که پیش از تعامل وجود دارد و پایگاهی برای دیگر هویت‌هاست (مظاهری، ملایی، ۱۳۹۲: ۱۲۸-۱۲۷). در واقع هر بازیگر (دولت-ملت) ممکن است چند هویت اجتماعی داشته باشد، اما تنها یک هویت حقوقی دارد که نظم حقوقی- نهادی، ادعای انحصار به‌کارگیری مشروع زور و حاکمیت یک جامعه و سرزمین را در بر می‌گیرد. هویت حقوقی دولت‌ها دارای بنیادی مادی و تغییرناپذیر است و هویت‌های دیگر اعم از نقشی، جمعی و نوعی، تغییرپذیر و دگرگون‌شونده‌اند. هویت نوعی ممکن است چندگانه باشد، همانند نوع رژیم یا شکل دولت (امپراتوری، دولت-ملت قومی یا مدنی یا مرحله دولت‌سازی آن) که بیشتر براساس روابط جامعه با دولت تعریف می‌شود (Pouliot, 2004: 321). هویت مرتبط با نقش نه امری ذاتی برای دولت، بلکه صرفاً در رابطه با دیگری مطرح است؛ این هویت به جایگاه و موضعی برمی‌گردد که یک بازیگر در یک ساختار اجتماعی گرفته است و از هنجارهای رفتاری در برابر دیگرانی که در مقابل آن هستند، پیروی می‌کند. به عبارت دیگر «هویت نقشی» به رسالت و مأموریتی که یک دولت در قبال ملت خود و سایر ملت‌ها و دولت‌ها برای خود متصور است اشاره دارد. یک بازیگر نمی‌تواند خودش به تنهایی چنین هویتی داشته باشد؛ بنابراین هویت جمعی به معنای جایگاه و موقعیت دولت در مقابل دیگر بازیگران به‌ویژه بازیگران اصلی نظام بین‌الملل است (Wendt, 1994: 384-396). تصویر زیر

نشان‌دهنده رابطه تاریخی - چرخشی از دور مفاهیم مرتبط در این زمینه در تاریخ معاصر ایران است.



شکل ۱. تصویر شماتیک ارتباط میان هویت سیاسی - ایدئولوژیک دولت‌ها و استفاده ابزاری آنها از روند توسعه در ایران معاصر

## بررسی تاریخی روند توسعه در تاریخ معاصر ایران ۱. دوره قاجار

### از عباس‌میرزا تا مشروطه

شکست ایرانیان در جنگ‌های ایران و روس، سبب رشد جوانه‌های آگاهی به وضعیت عقب‌ماندگی شد که ایران و جامعه ایران در آن به سر می‌برد (زیباکلام، ۱۳۸۱: ۲۰۵). آغاز جرقه‌های این آگاهی را می‌توان در طرح پرسش عباس‌میرزا دانست؛ این پرسش از آن رو مهم است که پاسخ به آن، سرنوشت آینده ایران را رقم زد (نصری، ۱۳۸۶: ۲۰-۱۹).

برخی بر این باورند که تلاش جدی برای پاسخ به این پرسش دنبال نشد، اما می‌توان گفت تمهیدات عباس‌میرزا و امیرکبیر در همان دوران تلاش‌هایی برای یافتن پاسخی درخور در ارتباط با همین پرسش است که به اشکال گوناگون در تاریخ معاصر ایران بازتولید شده است. عباس‌میرزا و میرزا عیسی قائم‌مقام (میرزای بزرگ) کوشیدند ارتش ایران را با اقداماتی در این زمینه از طریق اخذ بخشی از تمدن اروپا سامان دهند. آنها با تأسیس کارخانه توپ‌ریزی، تفنگ‌سازی، استخراج معادن، گسترش صنایع و اموری چون چاپ و ترجمه کتاب‌های غربی،

به انتقال دانش مهندسی نیز همت گماشتند. پس از مرگ میرزای بزرگ فرزندش میرزا ابوالقاسم در دارالسلطنه تبریز، وزارت عباس میرزا را به عهده گرفت و وی نیز در همین مسیر با عباس میرزا همگام شد و گام برداشت (زیباکلام، ۱۳۸۱: ۲۱۰-۲۰۶).

با این حال، با دقت و تأمل در موضوع درخواستیم یافت که هسته مرکزی تفکر عباس میرزا و قائم مقام، در زمینه توجه به رشته‌های گروه محصلان ایرانی<sup>۱</sup> اعزام شده برای تحصیل در خارج کشور، به نوعی بیانگر درک آنان از دانش و رویکرد ایشان به حل مشکلات و تعبیرشان از توسعه بوده است.

بعد از عباس میرزا و قائم مقام، ایده‌های آنها توسط امیرکبیر دنبال شد. امیرکبیر در کنار بُعد نظامی به خدمات عمومی به‌ویژه وجه بهداشتی آن توجه کرد و کوشید نظامی از دانش را پدید آورد و از این رو به تأسیس دارالفنون همت گماشت. او در دوران صدارتش درصدد پاسخگویی به پرسش عباس میرزا بود و پاسخ او نیز در همان چارچوبی ارائه شد که عباس میرزا و قائم مقام دنبال می‌کردند، به طوری که مهم‌ترین جنبه دارالفنون جنبه نظامی آن است. به بیان دیگر، تأسیس دارالفنون با انگیزه رفع مشکلات دولت یا فراگیری بعضی علوم که در این دولت متداول نبود، انجام گرفت (آدمیت، ۱۳۵۳: ۲۲۱-۲۲۰).<sup>۲</sup>

### مشروطه و تلاش گروه‌های اجتماعی برای دستیابی به توسعه سیاسی

با توجه به تحولات تاریخی بیان شده در تاریخ ایران، به تدریج ایده توسعه یعنی رفع عقب ماندگی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با مفهوم تجدد گره خورد و با شکلی از فرنگی مآبی همپوشانی پیدا کرد. پرسش عباس میرزا با حضور محصلان و دیگر ایرانیانی که به اروپا سفر می‌کردند عمق یافت و این موضوع ذهن ایرانیان را به خود مشغول کرد که چرا جامعه ایران همچون جوامع اروپایی نیست. از این رو نسلی از روشنفکران به وجود آمدند که دغدغه توسعه و پیشرفت داشتند و با تصویری که ارائه می‌دادند، مسائلی چون اصلاح نظام دولتی و برقراری نظم و امنیت اجتماعی را از مهم‌ترین مؤلفه‌های توسعه می‌دانستند. به تدریج دغدغه توسعه در ایران با تجدد گره خورد و متجددان ایران پرچمدار آن شدند و اندیشه تجدد و

۱. از جمله افراد اعزامی میرزا سید جعفر برای تحصیل در رشته مهندسی، میرزارضا سلطان توپخانه برای تکمیل فنون توپخانه، استاد محمدعلی چخماق‌ساز برای آهنگری و کلیدسازی، میرزا صالح برای زبان، حکمت طبیعی و تاریخ، میرزا محمدجعفر برای تحصیل طب و شیمی بودند.

۲. بعد از دارالفنون، مدرسه‌ای به همان سبک در تبریز که جنبه نظامی داشت و نیز مدرسه نظامی همایونی در اصفهان با همان انگیزه و بینش دارالفنونی تأسیس شد.

نوسازی کشور را با اصلاحات سیاسی در هم آمیختند (موتقی، ۱۳۸۴: ۲۴۵-۲۴۴). در این همپوشانی، توسعه در شکل کلان آن به توسعه سیاسی وابسته شد و اصلاحات سیاسی در چارچوب فکر قانون‌خواهی تبلور یافت.<sup>۱</sup> در کنار ظهور تجددگرایی غربی در ایران، متجددان اسلامی متأثر از سید جمال‌الدین اسدآبادی نیز به گفتمان علل عقب‌ماندگی ایران وارد شدند و به طرح پرسش از علل عقب‌افتادگی مسلمانان و ایران پرداختند.

از این دوران در اردوی کسانی که دغدغه عقب‌ماندگی ایران را در سر داشتند و ایده توسعه را اندیشه راهنمای خود می‌دانستند، شکافی ایجاد شد که به‌طور عمده در مورد چگونگی اخذ تمدن اروپا بود، به‌طوری‌که گروهی تمدن و توسعه را برآمده از فرهنگی خاص می‌دانستند و از این‌رو تلاش می‌کردند موانع را از پیش رو بردارند؛ آنان مهم‌ترین مانع را دین اسلام می‌دانستند و علمای دین را عامل و مانع اصلی پیشرفت تشخیص می‌دادند. این گروه را می‌توان توسعه‌گران متجدد غیراسلامی یا غرب‌گرایان نام نهاد. در سوی دیگر و در نقطه مقابل، کسانی بودند که اسلام را دینی اجتماعی می‌دانستند و بر این عقیده بودند که در اسلام میان دین و دنیا، سیاست و اخلاق فردی و اجتماعی فاصله و شکافی وجود ندارد. اینان را می‌توان توسعه‌گران متجدد اسلامی خواند. آنها نیز به‌مانند توسعه‌گرایان غرب‌گرای غیراسلامی، علت همه معضلات را در بی‌قانونی می‌دانستند، با این تفاوت که اسلام را مانع توسعه نمی‌پنداشتند، بلکه معتقد بودند که بازگشت به اسلام که مؤید توجه به تلاش و پرداختن به دانش است، به توسعه و رفع عقب‌ماندگی‌ها منجر می‌شود (موتقی، ۱۳۸۴: ۲۴۵).

با توجه به کنش‌ها و واکنش‌های متفاوت ناشی از عقب‌ماندگی کشور در میان افراد و گروه‌های متنوع فکری، سرانجام انقلابی به نام انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ش. / ۱۹۰۶ م.) به وقوع پیوست که همزمان سه هدف مردم‌سالاری<sup>۲</sup>، ایجاد دولت مرکزی نیرومند و نوسازی<sup>۳</sup> ایران را دنبال می‌کرد. در واقع نقطه مشترک در همه تحلیل‌های مربوط به انقلاب مشروطه، تأکید بر این موضوع است که همه طرفداران انقلاب مشروطه از بی‌قانونی در عذاب بودند و پیروزی انقلاب، پیروزی مفاهیمی همچون قانون، حقوق سیاسی و امنیت اجتماعی و فردی را برای آنها نوید می‌داد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۱۵-۱۱۲). اما با فروکش کردن تحولات تند انقلابی ناشی از مشروطیت، از یک‌سو آشفتگی سیاسی، تشدید فقر و بحران اقتصادی و از هم‌گسیختگی

۱. نظریه‌پردازی‌های ابتدایی در این زمینه در دیدگاه پیشاهنگان ایده‌های تجددخواهانه چون میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ابوطالب، آخوندزاده و دیگران مشهود است.

2. Democracy  
3. Modernisation



وحدت ملی پدید آمد و از سوی دیگر در ساختار اقتصادی و فنی کشور تغییرات اساسی صورت نگرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۲۳-۱۲۱).

## ۲. دوره پهلوی

### پهلوی اول

با زوال ایمان به مشروطه، جامعه در پی شخصیت نیرومندی بود که به اوضاع آشفته ایران سروسامان دهد. در نتیجه با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی و ظهور رضاخان با شخصیتی مقتدر و نظامی، آخرین بقایای گفتمان مشروطه‌خواهی نیز به حاشیه رانده شد و گفتمان پهلویسم با تکیه بر غرب‌گرایی، ناسیونالیسم، سکولاریسم و استبداد سنتی شکل گرفت. رضاخان به کمک روشنفکران و نیروهای اصلاح‌طلب خواهان نوسازی کشور که از مفاهیم مشروطه ناامید شده بودند قدرت را به دست گرفت و اهدافی را که آنان پیش نهاد بودند به اجرا درآورد (ملانی، ۱۳۸۱: ۱۹۱). با تأکید بر عناصری چون وحدت ملی، استقلال و پیشرفت، پرچم نوسازی آمرانه ایران، برافراشتند و بدین ترتیب اولین دولت مدرن را به دنبال توفیق نیافتن جنبش مشروطیت با نام نوسازی آمرانه بنا کردند (Tibi, 1990:140).

ایجاد ارتشی نیرومند به‌عنوان بخشی از برنامه کلی مدرن‌سازی، هدف محوری اصلاح‌گران ایرانی از اوایل قرن نوزدهم بود و در نظر بسیاری از شرکت‌کنندگان در انقلاب مشروطه، ایجاد دولت نیرومند با ارتش کارآمد که بر عقب‌ماندگی ایران فائق آید، هدفی مهم و حتی عمده به‌شمار می‌رفت که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا اندازه‌ای محقق شد. رضاخان در روندی انحصارگرایانه از قدرت به رضاشاه تبدیل شد و افقی ناسیونالیستی را پیش رو گذاشت (موتقی، ۱۳۸۴: ۲۴۸-۲۴۵)؛ این گرایش ناسیونالیستی به هرج‌ومرج‌ها در ایران پایان داد و زمینه را برای ایجاد حکومتی مقتدر پدید آورد. این حکومت مقتدر را دیکتاتوری شبه‌مدرن لقب داده‌اند، به‌نحوی که گذشته از افزایش روزافزون قدرت دولت، شخص رضاشاه نیز به حفظ نهادهای مستقل گرایش نداشت و تنها خود را کانون قدرت و مرکز ثقل آن قلمداد می‌کرد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۹).

توسعه و نوسازی ایران در این دوره در رویه و شکل بیرونی خود، با تأکید بر مضامینی چون توسعه و نوسازی به شیوه اروپایی، مدرنیسم فرهنگی، عقلانیت مدرن، سکولاریسم و جز آن (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۱)، آغشته به احیاگری شوونیسم ایرانی همراه با برداشتی رمانتیک از تمدن ایران باستان بود که زدودن آثار دوران اسلامی را مهم‌ترین وظیفه خود می‌دانست. ناسیونالیسم پرتحرک آنان تلاش داشت در دو وجه پیشرفت اقتصادی و صنعتی شدن عمل کند (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۳۸). این دستگاه منظم نظامی با قدرت می‌کوشید تغییرات اجتماعی و اقتصادی را ایجاد کند و

نوسازی را با کشیدن راه آهن و وسایل ارتباطی و آموزش عالی به پیش برد (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۴). مهم ترین وجه پروژه مدرن سازی ایران در این دوره، گذشته از گسترش ارتش و نظام بوروکراسی، زیباسازی پایتخت با در اولویت قرار دادن جدی پروژه های احداث خیابان های عریض آسفالت یا سنگفرش شده بود؛ پروژه هایی که بیشتر نمایی برای زدودن آثار عقب ماندگی بود تا پروژه هایی با کارکرد معین در ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران آن زمان (خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۳۴-۱۳۳).

ناسیونالیسم ایرانی به صورت نوعی ایدئولوژی دولتی، در عصر رضاشاه پا به عرصه وجود نهاد تا دولتی مدرن برپایه آن ایجاد شود. سیاست «ایرانیزاسیون» حکومت پهلوی اول، که پیش شرط ایجاد یک دولت - ملت مدرن تلقی می شد، بر همگرایی تدریجی قوم ها و اقلیت های بومی، مذهبی و زبانی استوار نبود، اما دولت پهلوی اول، درصدد برآمد تا براساس اندیشه های ناسیونالیستی، هویتی ملی ایجاد کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۰۱-۳۰۰).

### آغاز پهلوی دوم تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تلاش های سیاسی - اجتماعی برای دستیابی به توسعه سیاسی

پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین، رضاشاه از کشور تبعید شد. پیامد دوره اشغال کشور توسط بیگانگان (متفقین) بی ثباتی، تشدید تضادها، بی نظمی و ناامنی بود. با توجه به تحولات در ساختار جامعه، نبود دولت قدرتمند به تحركات سیاسی افزود (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۶۵-۶۴). از جنبه مباحث توسعه نیز چه از جنبه عملی و چه از بُعد نظری اتفاق خاصی صورت نگرفت؛ تنها احزاب به ویژه حزب توده گسترش بی سابقه ای پیدا کرد و مسائل (توسعه) در چارچوب ایدئولوژی مارکسیستی مجالی برای نشر و ترویج یافت (مقدم، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۲). اما این فضای آزاد برای فعالیت سیاسی، سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسته شد، به طوری که با شکست جبهه ملی، دوره گسست پایان یافت و ایران بار دیگر در مسیر تکوین دولت مدرن مطلقه قرار گرفت.

هرچند عمل دکتر مصدق از حیث سیاسی به دلیل وجود دوگانگی و گاه چندگانگی در عرصه های مختلف فکری، اجتماعی و حکومتی با شکست مواجه شد (یل، ۱۳۹۴: ۱)، آثار حقوقی و تاریخی آن باقی ماند. از این رو، این ظرفیت منفی، فرصت برنامه ریزی و تفکر درباره کودتا به مثابه یکی از راهبردهای مقابله با دولت را برای دشمنان نهضت ایجاد کرد؛ درحالی که اگر پادشاهی وجود نداشت و ساختار قدرت یکدست تر می شد، اساساً احتمال کودتا به عنوان راهی برای شکست نهضت به شدت کاهش می یافت (مدنی، ۱۳۶۹: ۴۱۲). با این حال مهم ترین مشخصه و

اولویت اصلی دوره دکتر مصدق، استقلال، دموکراسی‌خواهی، حاکمیت قانون و مردم‌گرایی بود، اگرچه در استقرار ساخت دموکراتیک توفیق نیافت.

### از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زمان زمامداری و حکومت پهلوی دوم روند رشد اقتصادی از طریق سازمان برنامه پیش می‌رفت. این سازمان در سال ۱۳۲۸ تأسیس شده و در سال ۱۳۳۴ به نهادی دائمی و گسترده بدل شده بود. با این‌گونه تحولات سازمانی و ساختاری بود که رشد اقتصادی دارای قالب و چارچوب نظری شد، به طوری که در این چارچوب و قالب نظری، توسعه (زیربنایی) در اولویت بود و کشاورزی در مقام بعدی و صنعت در جایگاه سوم قرار می‌گرفت (ازغندی، ۱۳۷۹: ۳۴-۲۳) که با نسخه مراحل رشد اقتصادی «روستو» همخوانی داشت. هدف از پیگیری و تداوم این برنامه توسط ساختار حاکم بر ایران در آن زمان، کاملاً سیاسی و برای حفظ حکومت بود، به گونه‌ای که پیکاری سیاسی برای ایجاد طبقه متوسط شهری به مثابه پایگاه اجتماعی رژیم و از کار انداختن اپوزیسیون را مدنظر قرار می‌داد. در این دوران مسئولان ذی‌ربط، درصدد تهیه و تنظیم برنامه‌ای جامع با کمک گروهی کارشناس خارجی بودند. بدین‌سان ایده توسعه که به معنای رفع عقب‌ماندگی بود به مفهوم و تئوری و حتی به پروژه تبدیل شده بود. پهلوی دوم در طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰، برنامه توسعه اقتصادی بلندپروازانه‌ای را آغاز کرد که اصلاحات ارضی را با صنعتی شدن سریع در هم آمیخت؛ این برنامه به انقلاب سفید معروف شد که در دی‌ماه ۱۳۴۱ در یک همه‌پرسی به تصویب رسید. در عین حال رژیم از طریق درآمد هنگفت نفت، بودجه لازم برای صنعتی شدن را تأمین می‌کرد (همان: ۱۹۰-۱۷۱).

این روند اتخاذشده از سوی پهلوی دوم در ارتباط با مباحث توسعه برپایه هویت ترویجی حاکمیت مبتنی بر دو اصل غرب‌گرایی و ناسیونالیسم سلطنتی با نگاهی عرفی به موضوعات اجتماعی- فرهنگی ایران، زمینه را برای شکاف بیشتر و دوگانگی شدیدتر میان حاکمیت و جامعه (مردم) فراهم آورد و به تحولات انقلابی و اعتراضی منجر شد که پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، براینده این تعارضات ساختاری بین حاکمیت و جامعه در ایران بود (کدی، ۱۳۷۵: ۳۴۹-۳۴۵).

### ۳. دوره جمهوری اسلامی

گفتمان‌های ضد قدرت در دوره پهلوی، در طی چند دهه راهبردی انقلابی را پروراند بودند.

این راهبرد انقلابی بخشی از هویت تعریف شده در این گفتمان‌ها بود؛ هویتی رهایی‌بخش که در پی رهایی از سرکوب و خفقان و دستیابی به آزادی و استقلال خویشتن بود. به طوری که آرایش گروه‌های مخالف نیز به گونه‌ای تدریجی به آرایشی انقلابی تبدیل شده بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۱۱-۵۵۴). فقط به موقعیتی مناسب نیاز بود تا این راهبرد انقلابی پنهان در این فرهنگ مقاومت (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۲۳۹-۲۳۸) از حالت گفتمانی به کردار عملی تغییر وضعیت دهد و تغییری انقلابی را در صحنه سیاسی ایران رقم بزند.

هویت شکل گرفته از انقلاب اسلامی در برابر دو «دیگربود» یکی درونی و دیگری بیرونی، شکل گرفت. «دیگربود» نخست، حکومت پهلوی بود که با فروپاشی آن در بهمن ۱۳۵۷ از صحنه خارج شد؛ اما بسیاری از تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پس از انقلاب در مخالفت با نمادها و عناصر هویتی مربوط به آن دوران شکل گرفت و پدیدار شد. «دیگربود» دوم، غرب و مدرنیته و همه کسانی بودند که به آن دل بسته بودند. این «دیگربود» در رابطه با «دیگربود» نخست معنا می‌شد، چراکه یکی از عناصر اصلی هویت خود را در مقابل هویت غرب‌گرایانه پهلوی و سیاست‌های امپریالیستی و استکباری غرب تعریف کرد؛ به طوری که ستون خیمه هویت خود را در مقابله‌جویی و برجسته کردن تفاوت‌های خود با غرب قرار داد. اما در سال‌های اخیر، که جمهوری اسلامی با مسائل مختلف در حکومتداری و کارآمدی از جمله در زمینه مسائل توسعه مواجه شده است، وجه استکباری غرب در مقایسه با ابعاد سیاسی سال‌های نخستین انقلاب از منظر فلسفی تری مورد توجه قرار گرفته است (نعیمیان، ۱۳۷۸: ۱۹-۲۲).

به بیان دیگر، اسلام سیاسی در ایران که در غیریت‌سازی با شکل بومی شده مدرنیته، یعنی گفتمان سکولار و سرکوبگر پهلویسم، در ایران شکل گرفت، از یکسو استبداد را به نقد می‌کشید و در کنار آن به جوهری از مدرنیته مانند دموکراسی و آزادی دل می‌بست و از سوی دیگر آزرده از سکولاریسم خشن دولتی پهلوی و روی‌برتابته از مادی‌گرایی و بی‌معنایی مدرنیته غربی دل به معنویت و دینداری سنتی ایرانی می‌بست (حسینی‌زاده، ۱۳۸۰: ۴۹۳-۴۹۲).

گفتمان اسلام‌گرا، در مقابل نوگرایی در عصر پهلوی به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به رویارویی با ناسیونالیسم و غرب‌گرایی پرداخت. در گفتمان اسلام‌گرا شاهد رویکردهای متفاوتی هستیم، ولی بی‌تردید این جریان تلاش داشت از طریق بازگشت به اسلام و گذشته اسلامی، خود را از سلطه رژیم حاکم و نیز هژمونی غرب و ارزش‌های تبلیغی آن رها سازد (بشیری، ۱۳۷۸: ۱۱۲-۱۱۱)؛ به طوری که در فضا و شرایط بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بازی سیاسی-اجتماعی بر سر غرب با موضوع ضد غرب‌گرایی از عرصه بین‌المللی به صحنه ملی و داخلی تغییر مکان داد، جایی که در آن طرح نظمی نوین در حال اجرا و برقراری بود. در چنین

فضا و دورنمای سیاسی، گرایش‌هایی که ایدئولوژی آنها از مفاهیم مدرن الهام می‌گرفت، می‌توانستند به رد و طرد کامل غرب پردازند (یاوری، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

با پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر شعارها و برنامه‌های اقتصادی، متأثر از تئوری‌های «توسعه‌نیافتگی» بود. اما در عمل تئوری‌های توسعه‌نیافتگی بیشتر نظریه‌ای برای شرکت در منازعات سیاسی بود تا رویکردی علمی و آکادمیک و متکی بر مبانی علوم اقتصادی و توسعه. با تحمیل جنگ به ایران، همه‌امور در ایران تابعی از جنگ شد و کشور در حالت اضطراری قرار گرفت. با ادامه جنگ، موضوع توسعه بار دیگر مطرح شد؛ طرح‌هایی مثل (توسعه درون‌زا؛ جایگزینی واردات و گسترش صادرات) و تئوری ام‌القرآ (تلاشی برای توجیه شرایط ویژه یک حاکمیت سیاسی - مذهبی در جهان دوقطبی با رویکرد به مسئله امنیت ملی) و ... مطرح شدند (موتقی، ۱۳۸۵: ۳۳۳-۳۱۸). با خاتمه یافتن جنگ، موضوع توسعه به بحثی جدی تبدیل شد و سیاست تعدیل ساختاری با رویکرد توسعه اقتصادی مبنای کار قرار گرفت (همان: ۳۴۳-۳۳۸). دوران هاشمی رفسنجانی، دوران سازندگی و حرکت به سمت رشد و توسعه اقتصادی برای تأمین منافع ملی بود؛ این مسئله، بیان‌کننده رویکرد جدید دولت و جامعه در سیاستگذاری‌های نظام بود که خصوصی‌سازی به‌مثابه مهم‌ترین هدف برنامه‌ریزی توسعه در آن جهت بود. با آنکه یکی از شعارهای اساسی دولت سازندگی، تلاش برای خصوصی‌سازی در عرصه اقتصاد بود، در عمل سیاست‌های این دولت نه‌تنها به این مسئله منتج نشد، بلکه برعکس به حجیم‌تر شدن بدنه دولت در عرصه اقتصاد انجامید. در این دوره، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر روند اصلاحات اقتصادی، نبود اجماع بین نخبگان حاکم و بلوک‌های قدرت بود (مطهری، ۱۳۹۳: ۱).

### دوم خرداد و تأکید بر توسعه سیاسی در دوره جمهوری اسلامی

با برآمدن دولت موسوم به اصلاحات، مفهوم توسعه سیاسی طرح شده و با اقبال عمومی روبه‌رو شد (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۳). اما توسعه سیاسی نیز فاقد مبنای ساختار آکادمیک کشور و بیشتر حاصل کتب پراکنده‌ای بود که به‌منظور استفاده در یک کارزار سیاسی طرح شده بود و برای کاربست آن در ایران تأملی جدی صورت نگرفته بود (موتقی، ۱۳۸۵: ۲۴۸-۲۴۴).

«دوره اصلاحات» دوره بازسازی سیاسی است که از سال ۱۳۷۶ با انتخابات دوم خرداد آغاز شد و به‌نوعی از آن به‌عنوان قرینه دوره سازندگی یاد می‌شود؛ بدین معنا که اگر دوره سازندگی بیشتر رویکرد و صبغه اقتصادی و اجتماعی داشت، در این دوره بیشتر رویکرد سیاسی و فرهنگی پیگیری شد. در واقع زمینه شکل‌گیری دوره اصلاحات که طرفدارانش از آن به‌عنوان «جنبش دوم خرداد» یاد می‌کنند، در دوره سازندگی فراهم آمد و در این دوره همان سیاست‌های اقتصادی دوره سازندگی با اندکی تغییر و جابه‌جایی در نقطه تأکید، یعنی از

اقتصاد به حوزه سیاست ادامه یافت (اخوان کاظمی، ۱۳۸۹: ۹۸-۹۷). هرچند که بازشدن فضای سیاسی کشور - بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ - نتیجه گریزناپذیر انقلاب اسلامی بود که در قالب گفتمان انقلاب اسلامی ردیابی و ریشه‌یابی می‌گردد که به دلایل مختلف از جمله جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی، شرایط اضطراری کشور و ... این بخش از گفتمان انقلاب اسلامی که ناظر به آزادی و به‌ویژه حقوق مدنی و سیاسی بود، فرصت ظهور و بروز نیافت (اخوان کاظمی، ۱۳۸۹: ۱۰۱). با این حال نوعی دگرذیسی هویتی با شکل دولتی آن در جمهوری اسلامی محسوب می‌شود (زهیری، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۱۸).

گفتمان اصلاحات تأکید یکسویه‌ای بر توسعه سیاسی داشت و آن را مقدم بر توسعه اقتصادی و سایر امور اجتماعی می‌دانست. این گفتمان توانست با ادبیات نخبه‌گرایانه خود توده‌های مردمی را بسیج کند، اما گنگی در شعارها و عملاً محصور بودن در فرایند سیاسی و کم‌توجهی و بی‌توجهی به معیشت مردم از آفت‌های گفتمان دوم خرداد بود (حیدری، ۱۳۹۱: ۳-۲). غروب گفتمان اصلاح‌طلب در ایران با طلوع دوباره گفتمان محافظه‌کاری در شکل دوره‌ای در قامت دولت اصول‌گرایی همراه شد.

### کنار گذاشتن مفهوم توسعه به‌مثابه مفهومی غربی و کاربرد پیشرفت به‌جای آن

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی تا کنون چهار گفتمان حول محور توسعه و تحول در کشور شکل گرفته‌اند که به ترتیب عبارت‌اند از گفتمان عدالت اجتماعی (دهه نخست پس از انقلاب)، گفتمان سازندگی (۱۳۷۶-۱۳۶۸)، گفتمان اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶) و گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور (۱۳۹۲-۱۳۸۴). ابتکار طرح و پیشبرد این گفتمان‌ها با دولت‌ها بوده است و مقام رهبری، با وجود ارائه راهبردهای کلی، بیشتر نقشی هدایتگر و ارشادی داشته و تلاش کرده‌اند از انحراف احتمالی آنها از اهداف و آرمان‌های انقلاب جلوگیری کنند. اما با شروع دهه چهارم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۸۷، به ابتکار مقام رهبری تلاش شد تا ضمن رویکردهای قبلی، «گفتمان عدالت و پیشرفت» به‌عنوان گفتمان اصلی و مرجع در دهه چهارم معرفی و استفاده شود. بنابراین از این پس دولت‌ها باید برنامه‌های خود را در چارچوب این گفتمان و در قالب «الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت» که مبتنی بر دو اصل عدالت‌جویی و توجه به پیشرفت از منظری اسلامی و ضدغرب‌گرایانه است، تنظیم کنند (<http://farsi.khamenei.ir>).

اگرچه تا قبل از اعلام موضوع طرد و رد توسعه در نظام سیاسی ایران نقدهایی بر مفهوم نظریه‌های توسعه وارد می‌کردند و انقلاب اسلامی و بسترهای موضوعی و زمینه‌ای موجود در آن (آرمان‌ها، ارزش‌ها و اندیشه‌های اسلامی و انقلابی - اسلام سیاسی و تشیع -) را عاملی برای تکمیل آن می‌دیدند، با مطرح شدن اصل پیشرفت به‌جای توسعه، روند خروج از این

گفتمان در نظام سیاسی ایران (جمهوری اسلامی) آغاز شد. در واقع رویه انتقادی در برابر موضوع توسعه با طرح گفتمان عدالت و پیشرفت توسط رهبر انقلاب به پایان خود رسید؛ به طوری که اصولاً جمهوری اسلامی خود را خارج از گفتمان توسعه تعریف کرد و قرار داد و در گفتار رسمی رهبر انقلاب، به طور واضح و شفاف، گفتمان توسعه امری استکباری و در ادامه سیاست‌های سلطه‌طلبانه غرب تلقی شد (خوشروزاده، ۱۳۸۳: ۱۵۹-۱۵۸)؛ اگرچه از منظر تحلیلی و گفتمانی می‌توان گفت گفتمان عدالت و پیشرفت و نیز الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، سلسله‌ای از تمایزات هستند که با عبور از مرحله استعاری در برابر گفتمان توسعه غربی چیده شده‌اند و در حال حاضر جز برجسته‌سازی این تمایزها، مابازایی ندارند و در واقع هویت خود را از تفاوت و تعارض با گفتمان توسعه کسب می‌کنند، نه از موفقیت در عمل و پاسخگویی به نیازهای جامعه.

### نتیجه

دعوی بزرگ توسعه در تاریخ معاصر ایران، عرصه توسعه را به یکی از کلان‌ترین و مهم‌ترین عرصه‌های مبارزات سیاسی تبدیل کرده است که نمای بیرونی آن را در مبارزات سیاسی - هویتی تاریخ معاصر ایران با بررسی تاریخ توسعه‌خواهی ایرانیان می‌توان مشاهده کرد. در واقع اسطوره‌ای که در ذهن ایرانیان از غرب شکل گرفت، از تماس دوردور با کشورهای اروپای غربی پدید آمد؛ از این رو دولت‌های حاکم بر ایران و رویکردهای آنها به هویت ملی و هویت دولت در تضاد با خواست و اراده جامعه ایران قرار داشته است؛ به طوری که می‌توان به راحتی میان هویت دولتی و هویت ملی در ایران تفکیک قائل شد (مردی‌ها، ۱۳۸۴). اساساً از زمان شکل‌گیری دولت - ملت مدرن در ایران (۱۳۰۴) تاکنون ارتباط بین دولت و ملت بیشتر یکسویه و از بالا به پایین بوده است (بشیریه، ۱۳۷۹: ۷۵-۷۴). بدین ترتیب حکومت‌های مختلف بسته به نگرش‌های خود یک یا چند مورد از عناصر هویت‌ساز را برجسته کرده و در تعریف هویت ایرانی تنها بر هنجارها و عواملی تأکید کرده‌اند که با سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های خاص آنها همخوانی داشته است. با این حال، برخورد ایران با تمدن غرب، بعد از برخورد ایران با اسلام، مهم‌ترین پدیده فرهنگی تاریخ ایران است. چالشی که ایران و انسان ایرانی، دست‌کم در طول صدوپنجاه سال گذشته با آن روبه‌رو بوده است؛ یعنی تقابل و رویارویی سنت و تجدد و موضوع توسعه و چگونگی گذر از این تنگنای تاریخی. از این رو در این مواجهه، برخی تنها راه‌گریز از وضع موجود را سرتاپا غربی شدن و تقلید کورکورانه از غرب می‌دانستند و می‌دانند و عده‌ای نیز بر سنت‌های گذشته اصرار می‌ورزند و اگرچه از دستاوردهای علمی و فناوری تجدد بهره

می‌گیرند، جنبه‌های دیگر آن را به دیده تردید می‌نگرند. در این میان دیدگاه‌های کسانی هم که تلاش کرده‌اند فضاهای میانی و آشتی‌جویانه‌ای بین دو اردوگاه رقیب به‌وجود آورند، تاکنون نتوانسته گشایشی در این کلاف سردرگم ایجاد کند.

ناتوانی در برقراری گفت‌وگوی سازنده دوسویه و تعاملی میان سنت و تجدد از یک‌سو و تلاش برای فهم توسعه و تجدد با افق معرفتی سنت در تاریخ معاصر ایران، همه انرژی‌ها را صرف مبارزه میان دو طرف برای کنار زدن یکدیگر کرده است. یکی سنت‌ها را مانع رشد و ترقی معرفی می‌کند و پیشرفت و توسعه را در گرو کنار زدن آنها می‌بیند و دیگری همین برخورد را با تجدد از خود نشان می‌دهد. از این‌رو جامعه ایران هنوز نتوانسته شکل مطلوب و آرمانی و مورد اجماع توسعه را برای جامعه خود ترسیم کند و دعوای همچنان بر سر نوع جهت‌گیری و شکل پیشرفت در جامعه وجود دارد و به سرانجام نرسیده است. به عبارتی از لحاظ تاریخی بعد از گذشت بیش از یک قرن و نیم، هنوز در ایران دعوا بر سر تعیین هدف‌ها برای تحول است، به همین دلیل راهبردی برای توسعه وجود ندارد، سیاست‌ها و اقدامات توسعه‌ای انسجام و جهت‌گیری یکسانی پیدا نکرده‌اند و همواره در نوسان‌اند.

در واقع با توجه به بحران تفکر در ایران، دولت‌ها در زمینه توسعه همواره در پی گفتمان‌سازی بوده‌اند؛ گفتمان‌هایی که دارای نارسایی‌های بزرگ، بار ایدئولوژیکی قوی و عکس‌العملی هستند و فرجام علمی ندارند؛ به‌طوری که ابتدا گفتمان با هویت غرب‌گرایی و بار ایدئولوژیکی از جنس غرب‌مآبانه آن مدرنیته کامل را کامل می‌داند و مدعی است باید همه چیز غرب را اخذ کرد تا توسعه پیدا کرد. بُعد گفتمانی با هویت اسلامی از توسعه و مدرنیزاسیون با شاخص‌های ایدئولوژیکی، انتزاعی و غیرواقع‌نما در تضاد با نماد و شاخص‌های غربی شکل می‌گیرد. با این حال وجه اشتراک موجود در نزد هر کدام از دوره‌های مذکور تاریخی بیان‌شده، وجود گفتمان‌هایی با سازوکار توسعه از نوع سیاسی آن است که به‌نوعی به پادگفتمان، گفتمان‌های هویتی از رویکردهای ایدئولوژیکی حاکم تبدیل شده‌اند.

آشفته‌گی پارادایمی در جامعه ایرانی موجب شده است که توسعه و مدرنیزاسیون در ایران، چه در نسخه دست‌وپاشکسته قاجاری، چه در نسخه جزمی و انحصاری پهلوی و چه در شکل اسلامی (مکتبی) - ایرانی مطروح در ذیل رهیافت‌های بومی، گرفتار ایدئولوژی‌زدگی شده است. در واقع آنچه در ارتباط با جریان توسعه در ایران مورد توجه است، عنایت به این موضوع است که توسعه همواره به‌مثابه یک وضعیت یا جریان و نه به‌مثابه یک فرایند مطرح شده است؛ در واقع اگر توسعه را گفتمانی فراتاریخی با شاخص‌هایی در مفاهیم از فعال بودن و نوآور بودن بدانیم، در ایران به مفهومی تقدیری - تاریخی تقلیل پیدا کرده و در ذیل قدرت حاکم، ایدئولوژیکی شده است.



## منابع و مأخذ

## الف) فارسی

۱. اتابکی، تورج (۱۳۸۵). تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
۲. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
۳. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۹). نقد و ارزیابی گفتمان‌های اجتماعی سیاسی مطرح در جمهوری اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، ج اول، تهران: سمت.
۵. الطایبی، علی (۱۳۷۸). بحران هویت قومی در ایران، تهران: شادگان.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۷۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی تجدد، کتاب نقد و نظر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. ----- (۱۳۸۱). دیپاچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی، تهران: نی.
۸. ----- (۱۳۸۳). «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، مجله ناقد، سال اول، ش ۲.
۹. بهزادفر، مصطفی (۱۳۹۰). هویت شهر (نگاهی به هویت شهر تهران)، تهران: نشر شهر.
۱۰. حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۰). گفتمان‌های حاکم بر دولت‌های بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۱. حیدری، رضا (۱۳۹۱). تثبیت گفتمان داخلی جمهوری اسلامی در دهه چهارم، پایگاه «خبرنامه دانشجویان ایران»  
<http://iusnews.ir/fa/news-details/102913>
۱۲. خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۳. خوشروزاده، جعفر (۱۳۸۳). «انقلاب اسلامی از نظریه‌پردازی توسعه تا توسعه نظریه‌پردازی»، مجله اندیشه انقلاب اسلامی، ش ۹.
۱۴. زهیری، علی‌رضا (۱۳۸۰). «انقلاب اسلامی و هویت ملی»، فصلنامه علوم سیاسی، دوره ۴، ش ۱۶.
۱۵. زیباکلام، صادق (۱۳۸۱). سنت و مدرنیته: ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی در ایران عصر قاجار، تهران: روزنه.
۱۶. ----- (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران: روزنه.
۱۷. غراب، ناصرالدین (۱۳۹۰). هویت شهری، تهران: انتشارات سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور.
۱۸. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۴). چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، تهران: مرکز.
۱۹. ----- (۱۳۷۹). «آزادی و لجام‌گسیختگی در انقلاب مشروطیت»، تهران: فصلنامه سیاسی - اقتصادی، ش ۲۳۰-۲۲۷.
۲۰. کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات؛ قدرت هویت، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
۲۱. کدی، نیکی. آر (۱۳۷۵). ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالکریم گواهی، ج ۲، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
۲۲. مردیها، مرتضی (۱۳۸۴). «هویت دولتی و هویت ملی»، سایت باشگاه اندیشه.
۲۳. <http://www.bashgah.net/themes/bashgah>
۲۴. مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۹). تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، تهران: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۵. مظاهری، محمدمهدی؛ و ملایی، اعظم (۱۳۹۲). «دولت، هویت و سیاست خارجی در ایران معاصر (۱۳۹۰-۱۳۰۴)»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، ش ۷.
۲۶. مقدم، والتین (۱۳۸۵). چپ و انقلاب در ایران تحلیل انتقادی، در مجموعه ایران پس از انقلاب، ترجمه علی مرشدی، تهران: باز.
۲۷. مطهری، مصطفی (۱۳۹۳). «سیاستمداری مقید به اصول سیاست و سیاستمداری»، پایگاه تحلیلی خبری تدبیر ۲۴،  
<http://tadbir24.ir/fa/news/46313>
۲۸. ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱). مشروطه و جمهوری، تهران: گستره.

۲۹. موثقی، سید احمد (۱۳۸۴). «توسعه؛ سیر تحول مفهومی و نظری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۶۳.
۳۰. ----- (۱۳۸۵). نوسازی و اصلاحات در ایران (از اندیشه تا عمل). تهران: قومس.
۳۱. ----- (۱۳۸۵). «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۷۱، ص ۳۵۴-۳۱۱.
۳۲. مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۶). اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری، تهران: ونگار.
۳۳. نصری، عبدالله (۱۳۸۶). رویارویی با تجدد، تهران: علم.
۳۴. نعیمیان، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). معنا و امکان «غیریت‌سازی» در «فرایند اسلام‌گرایی امام خمینی»، غرب و انقلاب اسلامی: مجموعه مقالات همایش «بررسی و نقد نظریه غرب درباره انقلاب اسلامی»، ج دوم، به کوشش گروه تاریخ و اندیشه معاصر، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۵. نوچه فلاح، رستم (۱۳۸۳). هویت؛ واقعیتی ثابت یا سیال، مبانی نظری هویت و بحران هویت، ترجمه علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
۳۶. یآوری، نوشین (۱۳۸۵). نفی غرب و استراتژی هویتی در ایران (اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران)، گردآورنده محمدباقر خرمشاد، تهران: باز.
۳۷. یل، محمدرضا (۱۳۹۴). «مقایسه دو برهه تحریم در تاریخ معاصر ایران؛ چرا پایان راه ما از مصدق جداست؟»، پایگاه تحلیلی - تبیینی برهان، <http://www.borhan.ir/NSite/FullStory/News/?Id=8674>

### ب) خارجی

38. Wendt, Alexander (1994) "Collective Identity Formation and the International State", **American Political Science Review**, 88, No. 2.
39. Pouliot, Vincent (2004) "The Essence of Constructivism", **Journal of International Relations and Development**, Volume 7, Number 3.
40. Tibi, Bassam (1990) **The Simultaneity of Unsimultaneous, Old Tribes and Imposed Nation – State in The Modern Middle East**, in S. Khoury and Kostiner (Eds), the Conflict of the Tribe and State in Iran and Afghanistan, London: Croom Helm.